

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسب فرمایش لاله بجاوتی دت صاحب تابرکت حسد آبادکن



بافصاح کترین محمد فرالدین بن علی شیخ محمد یعقوب صاحب

مطبع فیو کابو مطبع

واجب

من

تجب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### باب الف

آمدن

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

آید

خواهد آمد

خواهد آمد

خواهد آمد

خواهد آمد

خواهد آمد

خواهد آمد

خواهد آمد

خواهد آمد

خواهد آمد

خواهد آمد

خواهد آمد

خواهد آمد

بیاموزو	بیاموز	بیاموز	بیاموز	می آموزد	می آموزد
سیکھے	سیکھے	سیکھے	سیکھے	سیکھتے	سیکھتے
انداختن	انداختن	انداختن	انداختن	انداخت	انداخت
ڈالنا	ڈالنا	ڈالنا	ڈالنا	ڈالا	ڈالا
بیںدازو	بیںدازو	بیںدازو	بیںدازو	می اندازد	می اندازد
ڈالے	ڈالے	ڈالے	ڈالے	ڈالتا ہے	ڈالتا ہے
اندوختن	اندوختن	اندوختن	اندوختن	اندوخت	اندوخت
جمع کرنا	جمع کرنا	جمع کرنا	جمع کرنا	جمع کیا	جمع کیا
بیںدوزو	بیںدوزو	بیںدوزو	بیںدوزو	می اندوزد	می اندوزد
جمع کرے	جمع کرے	جمع کرے	جمع کرے	جمع کرتا ہے	جمع کرتا ہے
افراختن	افراختن	افراختن	افراختن	افراخت	افراخت
اوٹھانا	اوٹھانا	اوٹھانا	اوٹھانا	اوٹھایا	اوٹھایا
بیںسرازو	بیںسرازو	بیںسرازو	بیںسرازو	می افزاد	می افزاد
اٹھائے	اٹھائے	اٹھائے	اٹھائے	اٹھاتا ہے	اٹھاتا ہے
ازوختن	ازوختن	ازوختن	ازوختن	افروخت	افروخت
سلگ	سلگ	سلگ	سلگ	سلگا	سلگا
بیںسروزو	بیںسروزو	بیںسروزو	بیںسروزو	می افروزد	می افروزد
سلگے	سلگے	سلگے	سلگے	سلگتا ہے	سلگتا ہے
آمینختن	آمینختن	آمینختن	آمینختن	آمینخت	آمینخت
ملائنا	ملائنا	ملائنا	ملائنا	ملائیا	ملائیا

بیامیزد	می آمیزد	بیامسند	می آمیزد	بیامیزد	می آمیزد
ملاوے	ملا تا ہے	ملا	ملا	ملا	ملا
اینگختن	اینگخت	می اینگخت	می اینگخت	می اینگخت	می اینگخت
اوٹھانا	اوٹھایا	اوٹھاتا تھا	اوٹھاتا تھا	اوٹھایا	اوٹھایا
بتگیبزد	می انگیزد	بتگیبزد	می انگیزد	می انگیزد	می انگیزد
اوٹھاوے	اوٹھاتا ہے	اوٹھا	اوٹھا	اوٹھا	اوٹھا
آوینجن	آوینجت	می آوینجت	می آوینجت	می آوینجت	می آوینجت
لکنا	لکا	لکنا تھا	لکنا تھا	لکا	لکا
بیادیزد	می آدیزد	بیادیزد	می آدیزد	می آدیزد	می آدیزد
لکے	لکنا ہے	لک	لک	لک	لک
افراشتن	افراشت	می افراشت	می افراشت	می افراشت	می افراشت
بلند کرنا	بلند کیا	بلند کرتا تھا	بلند کرتا تھا	بلند کیا	بلند کیا
بفرزد	می افرازد	بفرزد	می افرازد	می افرازد	می افرازد
بلند کرے	بلند کرتا ہے	بلند کر	بلند کر	بلند کر	بلند کر
انباشتن	انباشت	می انباشت	می انباشت	می انباشت	می انباشت
بھرنا	بھرا	بھرتا تھا	بھرتا تھا	بھرا	بھرا
بہنبارد	می انبارد	بہنبار	بہنبار	بہنبار	بہنبار
بھرے	بھرتا ہے	بھر	بھر	بھر	بھر
آسودن	آسود	می آسود	می آسود	می آسود	می آسود
آرام کرنا	آرام کیا	آرام کرتا تھا	آرام کرتا تھا	آرام کیا	آرام کیا

آسودہ	آسائندہ	میاسامی	بیاسامی	می آساید	بیاساید
آرام کیا ہوا	آرام کر نیوالا	سنت آرام کر	آرام کر	آرام کرتا ہے	آرام کرے
خواہد افزید	افزودہ بود	افزودہ است	می افزود	افزود	افزودن
بڑھاویگا	بڑھایا تھا	بڑھایا ہے	بڑھاتا تھا	بڑھاتا	بڑھانا
افزودہ	افزائیدہ	سینفیکرا	بغیفیکرا	می افزاید	بغیفیزاید
بڑھایا ہوا	بڑھانیوالا	سنت بڑھا	بڑھا	بڑھاتا ہے	بڑھائے
خواہد آزمود	آزمودہ بود	آزمودہ است	می آزمود	آزمود	آزمودن
آزمایگا	آزمایا تھا	آزمایا ہے	آزماتا تھا	آزمایا	آزمانا
آزودہ	آزائیدہ	سیازمے	بیازمے	می آزماید	بیازماید
آزمایا ہوا	آزمانیوالا	سنت آزما	آزما	آزماتا ہے	آزمائے
خواہد آراست	آراستہ بود	آراستہ است	می آراست	آراست	آراستن
سوار یگا	سوارا تھا	سوارا ہے	سواراتا تھا	سوارا	سوارنا
آراستہ	آرایندہ	سیارمے	بیارمے	می آراید	بیاراید
سوارا ہوا	سوارنیوالا	سنت سوار	سوار	سوارتا ہے	سوارے
خواہد آسید	آسیدہ بود	آسیدہ است	می آسید	آسید	آسیدن
پیے گا	پیایا تھا	پیایا ہے	پیاتا تھا	پیایا	پینا
آسیدہ	آسنذہ	یاس	بیاس	می آسد	بیاسد
پیایا ہوا	پینے والا	سنت پین	پین	پینتا ہے	پینے
خواہد افتاد	افتادہ بود	افتادہ است	می افتاد	افتاد	افتادن
گرے گا	گراہتا	گراسے	گراتا تھا	گرا	گرنہ

افتاده	افشندہ	میفت	بیفت	می افتد	بنفشد
گرا ہوا	گریو والا	مت گرت	گر	گرتا ہے	گرے
خواہد ایستاد	ایستادہ بود	ایستادہ است	می ایستاد	ایستاد	ایستادن
کھڑا رہیگا	کھڑا رہتا	کھڑا رہا ہے	کھڑا رہتا تھا	کھڑا رہا	کھڑا رہن
ایستادہ	ایستندہ	بایست	بایست	می ایستد	بایستد
کھڑا رہا ہوا	کھڑا رہنے والا	مت کھڑا رہ	کھڑا رہ	کھڑا رہتا ہے	کھڑا رہے
خواہد آزد	آزودہ بود	آزودہ است	می آزد	آزد	آزدن
آزدہ ہو گیا	آزدہ ہوا تھا	آزدہ ہوا ہے	آزدہ ہوتا تھا	آزدہ ہوا	آزدہ ہونا
آزدہ	آزردہ	می آزد	بی آزد	می آزد	بی آزد
آزدہ ہوا ہوا	آزدہ ہونوالا	مت آزد	آزدہ ہو	آزدہ ہوتا ہے	آزدہ ہو
خواہد آسرد	آسردہ بود	آسردہ است	می آسرد	آسرد	آسردن
کھلا دیگا	کھلا یا تھا	کھلا یا ہے	کھلا تا تھا	کھلا یا	کھلانا
آسردہ	آسرنده	میفسر	بیفسر	می آسرد	بیفسرد
کھلا یا ہوا	کھلا نیوالا	مت کھلا	کھلا	کھلاتا ہے	کھلائے
خواہد آشرد	آشردہ بود	آشردہ است	می آشرد	آشرد	آشردن
سچوڑے گا	سچوڑا تھا	سچوڑا ہے	سچوڑتا تھا	سچوڑا	سچوڑنا
آشردہ	آشرنده	میفسر	بیفسر	می آشرد	بیفسرد
سچوڑا ہوا	سچوڑ نیوالا	مت سچوڑ	سچوڑ	سچوڑتا ہے	سچوڑے
خواہد آفرید	آفریدہ بود	آفریدہ است	می آفرید	آفرید	آفریدن
پیدا کریگا	پیدا کیا تھا	پیدا کیا ہے	پیدا کرتا تھا	پیدا کیا	پیدا کرنا

بیافریند	می آفریند	بیافرین	سیافرین	آفریند	آفریند
پیدا کرے	پیدا کرتا ہے	پیدا کر	مت پیدا کر	پیدا کر	پیدا کر
افشاندن	افشانے	می افشانے	افشانے	افشانے	افشانے
چہرہ کنا	چہرہ کا	چہرہ کنا	چہرہ کا ہے	چہرہ کا	چہرہ کا
بفشانند	بفشانے	بفشان	بفشان	بفشان	بفشان
چھٹکے	چھٹکتا ہے	چھٹک	ست چھٹک	چھٹکتا ہے	چھٹکتا ہے
انگندن	انگنڈے	می انگنڈے	انگنڈے	انگنڈے	انگنڈے
ڈالسن	ڈالنا	ڈالتا ہے	ڈالنا ہے	ڈالنا	ڈالنا
بنگیند	می انگنڈے	بنگین	سینگین	انگنڈے	انگنڈے
ڈالے	ڈالتا ہے	ڈال	ست ڈال	ڈالتا ہے	ڈالتا ہے
آرمیدن	آرمید	می آرمید	آرمید	آرمید	آرمید
آرام پانا	آرام پایا	آرام پاتا ہے	آرام پایا	آرام پایا	آرام پایا
بیار آمد	می ارآمد	بیارام	میارام	بیارام	بیارام
آرام پاوے	آرام پایا ہے	آرام پا	ست آرام پا	آرام پایا	آرام پایا
آشاسیدن	آشاسید	می آشاسید	آشاسید	آشاسید	آشاسید
پینا	پینا	پینا ہے	پینا ہے	پینا	پینا
بیاشام	می آشام	بیاشام	بیاشام	بیاشام	بیاشام
پیوسے	پیتا ہے	پی	ست پی	پیتا ہے	پیتا ہے
آمرزیدن	آمرزید	می آمرزید	آمرزید	آمرزید	آمرزید
بخشنا	بخشنا	بخشنا ہے	بخشنا ہے	بخشنا	بخشنا





برو ار شده	برو ار شده	برو ار شده	برو ار شده	می برو ار	برو ار
خواهد یافت	خواهد یافت	خواهد یافت	خواهد یافت	می یافت	یافتن
بافت	بافت	بافت	بافت	می بافت	بافتن
خواهد بست	خواهد بست	خواهد بست	خواهد بست	می بست	بستن
بسته	بسته	بسته	بسته	می بست	بسته
خواهد بارید	خواهد بارید	خواهد بارید	خواهد بارید	می بارید	باریدن
باریده	باریده	باریده	باریده	می بارید	باریده
خواهد بخشید	خواهد بخشید	خواهد بخشید	خواهد بخشید	می بخشید	بخشیدن
بخشیده	بخشیده	بخشیده	بخشیده	می بخشید	بخشیده
خواهد بر غلانید	خواهد بر غلانید	خواهد بر غلانید	خواهد بر غلانید	می بر غلانید	بر غلانیدن
بر غلانیده	بر غلانیده	بر غلانیده	بر غلانیده	می بر غلانید	بر غلانیده
خواهد بوسید	خواهد بوسید	خواهد بوسید	خواهد بوسید	می بوسید	بوسیدن
بوسیده	بوسیده	بوسیده	بوسیده	می بوسید	بوسیده
خواهد بویید	خواهد بویید	خواهد بویید	خواهد بویید	می بویید	بوییدن
بوییده	بوییده	بوییده	بوییده	می بویید	بوییده
<b>باب الف</b>					
خواهد پیود	خواهد پیود	خواهد پیود	خواهد پیود	می پیود	پیودن
پیوده	پیوده	پیوده	پیوده	می پیود	پیوده
خواهد پیر است	خواهد پیر است	خواهد پیر است	خواهد پیر است	می پیر است	پیر استن
پیر است	پیر است	پیر است	پیر است	می پیر است	پیر است

خواهر پر داخت	پر داخت بود	پر داخت است	می پر داخت	پر داخت	پر داختن
پر داخت	پر داخته	مپر داز	مپر داز	می پر دازد	پر دازد
خواهر پنخت	پنخت بود	پنخت است	می پنخت	پنخت	پنختن
پنخت	پنخته	مپنزد	مپنزد	می پنزد	پنزد
خواهر پنخت	پنخت بود	پنخت است	می پنخت	پنخت	پنختن
پنخت	پنخته	مپنزد	مپنزد	می پنزد	پنزد
خواهر پنخت	پنخت بود	پنخت است	می پنخت	پنخت	پنختن
پنخت	پنخته	مپنزد	مپنزد	می پنزد	پنزد
خواهر پنخت	پنخت بود	پنخت است	می پنخت	پنخت	پنختن
پنخت	پنخته	مپنزد	مپنزد	می پنزد	پنزد
خواهر پیوست	پیوست بود	پیوست است	می پیوست	پیوست	پیوستن
پیوست	پیوسته	مپیونزد	مپیونزد	می پیونزد	پیونزد
خواهر پذیرفت	پذیرفت بود	پذیرفت است	می پذیرفت	پذیرفت	پذیرفتن
پذیرفت	پذیرفته	مپذیرد	مپذیرد	می پذیرد	پذیرد
خواهر پرورد	پرورد بود	پرورد است	می پرورد	پرورد	پروردن
پرورد	پرورده	مپرورد	مپرورد	می پرورد	پرورد
خواهر پرورد	پرورد بود	پرورد است	می پرورد	پرورد	پروردن
پرورد	پرورده	مپرورد	مپرورد	می پرورد	پرورد
خواهر پاشید	پاشید بود	پاشیده است	می پاشید	پاشید	پاشیدن
پاشیده	پاشیده	مپاشد	مپاشد	می پاشد	پاشد
خواهر پرید	پرید بود	پریده است	می پرید	پرید	پریدن
پریده	پریده	مپرید	مپرید	می پرید	پرید

خواهر پرسیده	پرسیده بود	پرسیده است	می پرسید	پرسید	پرسیدن
پرسیده	پرسنده	پرس	پرس	سے پرس	پرس
خواهر پرسید	پرسید بود	پرسیده است	می پرسید	پرسید	پرسیدن
پرسنده	پرسنده	پرسند	پرسند	می پرسند	پرسند
خواهر پرسیدند	پرسیدند بود	پرسیدند است	می پرسیدند	پرسیدند	پرسیدند
پرسیدند	پرسندند	پرسند	پرسند	می پرسند	پرسند
خواهر پرسید	پرسید بود	پرسیده است	می پرسید	پرسید	پرسیدن
پرسید	پرسنده	پرسند	پرسند	می پرسند	پرسند
خواهر پرسید	پرسید بود	پرسیده است	می پرسید	پرسید	پرسیدن
پرسید	پرسنده	پرسند	پرسند	می پرسند	پرسند
خواهر پرسیدند	پرسیدند بود	پرسیدند است	می پرسیدند	پرسیدند	پرسیدند
پرسیدند	پرسندند	پرسند	پرسند	می پرسند	پرسند

### باب الف

خواهر تافت	تافت بود	تافت است	می تافت	تافت	تافتن
تافت	تافتنده	تافت	تافت	سے تافت	تافت
خواهر تافت	تافت بود	تافت است	می تافت	تافت	تافتن
تافت	تافتنده	تافتند	تافتند	می تافتند	تافتند
خواهر تافتند	تافتند بود	تافتند است	می تافتند	تافتند	تافتند
تافتند	تافتندند	تافتند	تافتند	می تافتند	تافتند
خواهر تافتید	تافتید بود	تافتید است	می تافتید	تافتید	تافتیدن

پرسیده	پیشیده	متپ	پتپ	می تپد	پتپد
خواهد تراشید	تراشید بود	تراشیده است	می تراشید	تراشید	تراشیدن
تراشیده	تراشده	متراش	تتراش	می تراشد	تتراشد
خواهد ترسید	ترسیده بود	ترسیده است	می ترسید	ترسید	ترسیدن
ترسیده	ترسیده	مترس	تترس	می ترسد	تترسد
<b>باب الشا</b>					
ثابت خواهد کرد	ثابت کرده بود	ثابت کرده است	ثابت میکرد	ثابت کرد	ثابت کردن
ثابت کرد	ثابت کننده	ثابت مکن	ثابت میکن	ثابت میکند	ثابت کردن
شنا خواهد کرد	شنا کرده بود	شنا کرده است	شنا می کرد	شنا کرد	شنا کردن
شنا کرده	شناکننده	شنا مکن	شنا میکن	شنا میکند	شنا کردن
<b>باب الجیم</b>					
خواهد جست	جست بود	جست است	می جست	جست	جستن
جست	جستنده	جست مکن	جست میکن	جست میکند	جستن
خواهد جست	جست بود	جست است	می جست	جست	جستن
جست	جستنده	جست مکن	جست میکن	جست میکند	جستن
خواهد جنگید	جنگیده بود	جنگیده است	می جنگید	جنگید	جنگیدن
جنگیده	جنگنده	جنگ مکن	جنگ میکن	جنگ میکند	جنگیدن
خواهد جنبید	جنبیده بود	جنبیده است	می جنبید	جنبید	جنبیدن
جنبیده	جنبنده	جنب مکن	جنب میکن	جنب میکند	جنبیدن
خواهد جوشید	جوشیده بود	جوشیده است	می جوشید	جوشید	جوشیدن

جوشیده	جوشنده	جوشش   جوشش		می جوشد	جوشد
بَابُ الْحَاكِمِ الْفَارِسِيِّ					
خواهد چید	چیده بود	چیده است	می چید	چید	چیدن
خواهد چیدند	چیدند	چیدن	بچیدن	می چیدند	بچیدند
خواهد چرید	چرید بود	چرید است	می چرید	چرید	چریدن
خواهد چریدند	چریدند	چریدن	بچریدن	می چریدند	بچریدند
خواهد چسید	چسید بود	چسید است	می چسید	چسید	چسیدن
خواهد چسیدند	چسیدند	چسیدن	بچسیدن	می چسیدند	بچسیدند
خواهد چشید	چشید بود	چشید است	می چشید	چشید	چشیدن
خواهد چشیدند	چشیدند	چشیدن	بچشیدن	می چشیدند	بچشیدند
خواهد چکید	چکید بود	چکید است	می چکید	چکید	چکیدن
خواهد چکند	چکند	چکدن	بچکدن	می چکند	بچکند
بَابُ الْحَاكِمِ الْعَرَبِيِّ					
حاصل خواهد کرد	حاصل کرده بود	حاصل کرده است	حاصل میگرد	حاصل کرد	حاصل کردن
حاصل کرده	حاصل کنند	حاصل مکن	حاصل مکن	حاصل میکنند	حاصل بکنند
خذر خواهد کرد	خذر کرده بود	خذر کرده است	خذر میگرد	خذر کرد	خذر کردن
خذر کرده	خذر کنند	خذر مکن	خذر مکن	خذر میکنند	خذر بکنند
حل خواهد کرد	حل کرده بود	حل کرده است	حل میگرد	حل کرد	حل کردن
حل کرده	حل کنند	حل مکن	حل مکن	حل میکنند	حل بکنند
حیران نشد	حیران نشدند	حیران نشد	حیران نشدند	حیران نشد	حیران نشدند

حیران شونده	حیران شونده	حیران شو	حیران شو	حیران میبود	حیران میبود
		<b>باب الحاء معجم</b>			پریشان بود
خواهرخواست	خواست بود	خواست است	میخواست	خواست	خواستن
خواست	خواستند	مخواه	مخواه	میخواه	خواستن
خواست خفت	خفته بود	خفته است	میخفت	خفت	خفتن
خسپیده	خسپنده	خسپ	بنسپ	میخسپد	خسپیدن
خواهرخواند	خوانده بود	خوانده است	میخواند	خواند	خواندن
خوانده	خواننده	مخوان	مخوان	میخواند	مخواندن
خواهرخورد	خورده بود	خورده است	میخورد	خورد	خوردن
خورده	خورنده	مخور	مخور	میخورد	مخوردن
خواهرخائید	خائیده بود	خائیده است	میخائید	خائید	خائیدن
خائیده	خائنده	مخاسک	مخاسک	میخائید	مخاسکدن
خواهرخارید	خاریده بود	خاریده است	میخارید	خارید	خاریدن
خاریده	خارنده	مخار	مخار	میخارید	مخاریدن
خواهرخراشید	خراشیده بود	خراشیده است	میخراشید	خراشید	خراشیدن
خراشیده	خراشنده	مخراش	مخراش	میخراشید	مخراشیدن
خواهرخرامید	خرامیده بود	خرامیده است	میخرامید	خرامید	خرامیدن
خرامیده	خرامنده	مخرام	مخرام	میخرامید	مخرامیدن
خواهرخشکید	خشکیده بود	خشکیده است	میخشکید	خشکید	خشکیدن
خشکیده	خشکنده	مخشک	مخشک	میخشکید	مخشکیدن

خوابد خروشد	خرو شیر بود	خرو شیر است	می خروشد	خروشید	خروشیدن
خروشیده	خروشده	خروش	بخروش	می خروش	بخروشد
خوابد خرید	خرید بود	خرید است	می خرید	خرید	خریدن
خریده	خریده بود	خرید	بخرید	می خرید	بخرید
خوابد خزید	خزید بود	خزید است	می خزید	خزید	خزیدن
خزیده	خزیده بود	خزید	بخزید	می خزید	بخزید
خوابد خلید	خلید بود	خلید است	می خلید	خلید	خلیدن
خلیده	خلیده بود	خلید	بخلید	می خلید	بخلید
خوابد خمید	خمید بود	خمید است	می خمید	خمید	خمیدن
خمیده	خمیده بود	خمید	بخمید	می خمید	بخمید
خوابد خندید	خندید بود	خندید است	می خندید	خندید	خندیدن
خندیده	خندیده بود	خندید	بخندید	می خندید	بخندید
خوابد خوابید	خوابید بود	خوابید است	می خوابید	خوابید	خوابیدن
خوابیده	خوابیده بود	خوابید	بخوابید	می خوابید	بخوابید

باب الدال مهمله

خوابد داشت	داشت بود	داشت است	می داشت	داشت	داشتن
داشته	داشته بود	داشته	بداشت	می داشت	بداشت
خوابد داشت	داشت بود	داشت است	می داشت	داشت	داشتن
داشته	داشته بود	داشته	بداشت	می داشت	بداشت
خوابد داشت	داشت بود	داشت است	می داشت	داشت	داشتن
داشته	داشته بود	داشته	بداشت	می داشت	بداشت
خوابد داشت	داشت بود	داشت است	می داشت	داشت	داشتن
داشته	داشته بود	داشته	بداشت	می داشت	بداشت

دریا بفتہ	دریا بندہ	دریا سپا	دریا باب	دریا بام	دریا بام
خواہد دوخت	دوخت بود	دوخت است	می دوخت	دوخت	دوخت
دوخت	دوخته	دوخته	دوخته	دوخته	دوخته
خواہد داد	داد بود	داد است	می داد	داد	داد
داد	داده	داده	داده	داده	داده
خواہد دید	دید بود	دید است	می دید	دید	دید
دید	دیده	دیده	دیده	دیده	دیده
خواہد درید	درید بود	درید است	می درید	درید	درید
درید	دریده	دریده	دریده	دریده	دریده
خواہد درخشد	درخشد بود	درخشد است	می درخشد	درخشد	درخشد
درخشد	درخشند	درخشند	درخشند	درخشند	درخشند
خواہد درزید	درزید بود	درزید است	می درزید	درزید	درزید
درزید	درزیده	درزیده	درزیده	درزیده	درزیده
خواہد دید	دید بود	دید است	می دید	دید	دید
دید	دیده	دیده	دیده	دیده	دیده
خواہد دوشید	دوشید بود	دوشید است	می دوشید	دوشید	دوشید
دوشید	دوشند	دوشند	دوشند	دوشند	دوشند
خواہد دوید	دوید بود	دوید است	می دوید	دوید	دوید
دوید	دوید	دوید	دوید	دوید	دوید

باب الدال مجتمه



ذبح خواهد کرد	ذبح کرده بود	ذبح کرده است	ذبح میکرد	ذبح کرد	ذبح کردند
ذبح کرده	ذبح کننده	ذبح مکن	ذبح مکن	ذبح میکنند	ذبح میکنند
ذکر خواهد کرد	ذکر کرده بود	ذکر کرده است	ذکر میکرد	ذکر کرد	ذکر کردند
ذکر کرده	ذکر کننده	ذکر مکن	ذکر مکن	ذکر میکنند	ذکر میکنند
<b>باب الراء</b>					
خواهد بود	بوده بود	بوده است	می بود	بود	بودند
بوده	ربانیده	مر باسه	بر باسه	می رباید	بر باسه
خواهد رست	رسته بود	رسته است	می رست	رست	رستند
رسته	رهمنده	مره	بره	می رهد	بره
خواهد رست	رسته بود	رسته است	می رست	رست	رستند
رسته	روینده	مردسه	بر دسه	می رود	برودند
خواهد رفت	رفته بود	رفته است	می رفت	رفت	رفتند
رفت	رونده	مرو	برو	می رود	برودند
خواهد رفت	رفته بود	رفته است	می رفت	رفت	رفتند
رفت	روبنده	مرو ب	برو ب	می رود	برودند
خواهد رخت	رخته بود	رخته است	می رخت	رخت	رختند
رخت	ریننده	مرین	برین	می ریند	بریند
خواهد رست	رسته بود	رسته است	می رست	رست	رستند
رست	رستنده	مرست	برست	می رستد	برستند
خواهد راند	رانده بود	رانده است	می راند	راند	راندند

را نده	را ننده	مران	بران	می رانده	بر رانده
خواهد رسید	رسیده بود	رسیده است	می رسید	رسید	رسیدین
رسیده	رسنده	مرس	برس	می رسد	بر رسد
خواهد رقصید	رقصیده بود	رقصیده است	می رقصید	رقصید	رقصیدین
رقصیده	رقصنده	مرقص	برقص	می رقصد	بر رقصد
خواهد رسید	رسیده بود	رسیده است	می رسید	رسید	رسیدین
رسیده	رسنده	مرم	برم	می رسد	بر رسد
خواهد رنجید	رنجیده بود	رنجیده است	می رنجید	رنجید	رنجیدین
رنجیده	رنجنده	مرنج	برنج	می رنجد	بر رنجد
خواهد رویید	روییده بود	روییده است	می رویید	رویید	روییدین
روییده	روینده	مروا	بروا	می روید	بر روید
		<b>باب الزام جمع</b>			
خواهد زاد	زاده بود	زاده است	می زاد	زاد	زادین
زاده	زادنده	مزاس	بزاس	می زاید	بزاید
خواهد زد	زده بود	زده است	می زد	زد	زدین
زده	زنده	مزن	بزن	می زند	بزند
خواهد زیت	زیت بود	زیت است	می زیت	زیت	زیتین
زیت	زیتنده	مزی	بزی	می زید	بزی
خواهد زدود	زدوده بود	زدوده است	می زدود	زدود	زدودین
زدوده	زدودنده	مزدوا	بزدوا	می زدوید	بزدوید

خواهد زارید	زارید بود	زارید است	می زارید	زارید	زاریدین زارید زارید
زارید	زارنده	زار	زار	می زارد	زارد
<b>باب الزائری</b>					
خواهد زارید	زارید بود	زارید است	می زارید	زارید	زاریدین زارید زارید
زارید	زارنده	زار	زار	می زارد	زارد
خواهد زارید	زارید بود	زارید است	می زارید	زارید	زاریدین زارید زارید
زارید	زارنده	زار	زار	می زارد	زارد
خواهد زارید	زارید بود	زارید است	می زارید	زارید	زاریدین زارید زارید
زارید	زارنده	زار	زار	می زارد	زارد
خواهد زارید	زارید بود	زارید است	می زارید	زارید	زاریدین زارید زارید
زارید	زارنده	زار	زار	می زارد	زارد
خواهد زارید	زارید بود	زارید است	می زارید	زارید	زاریدین زارید زارید
زارید	زارنده	زار	زار	می زارد	زارد
<b>باب الیسین</b>					
خواهد سود	سود بود	سود است	می سود	سود	سودین سود سود
سود	سودنده	سود	سود	می سودد	سودد
خواهد سود	سود بود	سود است	می سود	سود	سودین سود سود
سود	سودنده	سود	سود	می سودد	سودد
خواهد سود	سود بود	سود است	می سود	سود	سودین سود سود
سود	سودنده	سود	سود	می سودد	سودد
خواهد سود	سود بود	سود است	می سود	سود	سودین سود سود
سود	سودنده	سود	سود	می سودد	سودد

خواهد ساخت	ساخته بود	ساخته است	می ساخت	ساخت	ساختن
ساخته	سازنده	ساز	ب ساز	می سازد	ب سازد
خواهد سوخت	سوخته بود	سوخته است	می سوخت	سوخت	سوختن
سوخته	سوزنده	سوز	ب سوز	می سوزد	ب سوزد
خواهد سفت	سفته بود	سفته است	می سفت	سفت	سفتن
سفت	سفتنده	سفت	ب سفت	می سفتد	ب سفتد
خواهد سپرد	سپرده بود	سپرده است	می سپرد	سپرد	سپردن
سپرد	سپردنده	سپرد	ب سپرد	می سپردد	ب سپردد
خواهد سترد	سترده بود	سترده است	می سترد	سترد	ستردن
سترده	سترزده	ستر	ب ستر	می سترد	ب سترد
خواهد سزاید	سزایده بود	سزایده است	می سزاید	سزاید	سزاییدن
سزایده	سزاینده	سزای	ب سزای	می سزاید	ب سزاید
خواهد سرفید	سرفیده بود	سرفیده است	می سرفید	سرفید	سرفیدن
سرفیده	سرفنده	سرفت	ب سرفت	می سرفیدد	ب سرفیدد
خواهد سگالید	سگالیده بود	سگالیده است	می سگالید	سگالید	سگالیدن
سگالیده	سگالنده	سگال	ب سگال	می سگالید	ب سگالید
خواهد بنجید	بنجیده بود	بنجیده است	می بنجید	بنجید	بنجیدن
بنجیده	بنجنده	بنج	ب بنج	می بنجید	ب بنجید
		بازنمایان است			
خواهد شد	شده بود	شده است	می شد	شد	شدن

نشود	نشود	نشود	نشود	نشود	نشود
نشستن	نشسته بود	نشسته است	نشسته است	نشسته است	نشسته است
نشود	نشونده	نشود	نشود	نشود	نشود
نشکستن	نشکسته بود	نشکسته است	نشکسته است	نشکسته است	نشکسته است
نشکند	نشکنند	نشکن	نشکن	نشکن	نشکن
نشندن	نشند	نشند	نشند	نشند	نشند
نشود	نشونده	نشود	نشود	نشود	نشود
نشاختن	نشاخته بود	نشاخته است	نشاخته است	نشاخته است	نشاخته است
نشاسد	نشاسد	نشاس	نشاس	نشاس	نشاس
نشگافتن	نشگافته بود	نشگافته است	نشگافته است	نشگافته است	نشگافته است
نشگاند	نشگانند	نشگان	نشگان	نشگان	نشگان
نشگفت	نشگفته بود	نشگفته است	نشگفته است	نشگفته است	نشگفته است
نشگند	نشگند	نشگند	نشگند	نشگند	نشگند
نشکبیدن	نشکبیده بود	نشکبیده است	نشکبیده است	نشکبیده است	نشکبیده است
نشکبند	نشکبند	نشکبند	نشکبند	نشکبند	نشکبند
نشیدن	نشیده بود	نشیده است	نشیده است	نشیده است	نشیده است
نشند	نشند	نشند	نشند	نشند	نشند
باب الصاد و جهله					
صلح کردن	صلح کرده بود	صلح کرده است	صلح میکند	صلح کرد	صلح کرد
صلح میکنند	صلح کنند	صلح مکن	صلح مکن	صلح میکند	صلح کرد

صلاح خواهر بود صلاح داد صبر خواهر کرد صبر کرده	صلاح واوه بود صلاح داد صبر کرده بود صبر کننده	صلاح واوه است صلاح برده صبر کرده است صبر مکن	صلاح میبرد صلاح برده صبر میکرد صبر مکن	صلاح داد صلاح میدهد صبر کرد صبر میکنند	صلاح داد صلاح دینا صلاح برده صلاح برده صبر کردن صبر کردن صبر کنند صبر کنند
<b>باب الصاد</b>					
صانع خواهر کرد صانع کرده صنعت خواهر کرد صنعت کرده	صانع کرده بود صانع کننده صنعت کرده بود صنعت کننده	صانع کرده است صانع مکن صنعت کرده است صنعت مکن	صانع میکرد صانع مکن صنعت میکرد صنعت مکن	صانع کرد صانع میکنند صنعت کرد صنعت میکنند	صانع کردن صانع کردن صانع میکنند صانع میکنند صنعت کردن صنعت کردن صنعت میکنند صنعت میکنند
<b>باب الصاد</b>					
خواهر طلبید طلبید خواهر طلبید طلبید	طلبیده بود طلبیدند طلبیده بود طلبیدند	طلبیده است مطلب طلبیده است مطلب	می طلبید بطلب می طلبید بطلب	طلبید می طلبید طلبید می طلبید	طلبیدن بطلبید طلبیدن بطلبید بطلبید
<b>باب الصاد</b>					
ظاهر خواهر شد ظاهر شده ظلم خواهر کرد ظلم کرده ظن خواهر بود	ظاهر شده بود ظاهر شونده ظلم کرده بود ظلم کننده ظن برده بود	ظاهر شده است ظاهر مشو ظلم کرده است ظلم مکن ظن برده است	ظاهر میشد ظاهر میشو ظلم می کرد ظلم مکن ظن می برد	ظاهر شد ظاهر میشود ظلم کرد ظلم میکنند ظن برد	ظاهر شدن ظاهر برود ظاهر میشود ظاهر میشود ظلم کردن ظلم میکنند ظن بردن ظن بردن ظن بردن

ظن برده	ظن برنده	ظن بر	ظن بر	ظن می بود	ظن برود
<b>گمان بجاء</b>					
<b>باب الحسین</b>					
عربده خواهر کرد	عربده کرده بود	عربده کرده است	عربده میکرد	عربده کرد	عربده کردن خون کرنا
عربده کرده	عربده کننده	عربده کن	عربده کن	عربده میکند	عربده بکنند خون کرے
خواهر عطیید	عطییده بود	عطییده است	می عطیید	عطیید	عطییدن چھینکنا
عطییده	عطییده	سعطس	بعطس	می عطسد	بعطسید چھینکنا
عدل خواهر کرد	عدل کرده بود	عدل کرده است	عدل میکرد	عدل کرد	عدل کردن انصاف کرنا
عدل کرده	عدل کننده	عدل کن	عدل کن	عدل میکند	عدل بکنند انصاف کرے
<b>باب الحسین</b>					
خواهر غنود	غنوده بود	غنوده است	مے غنود	غنود	غنودن او گھننا
غنوده	غنونده	مغنو	بغنو	مے غنود	بغنود او گھننا
خواهر غزید	غزیده بود	غزیده است	مے غزید	غزید	غزیدن گو گھننا
غزیده	غزنده	مغزید	بغزید	میغزید	بغزید گو گھننا
خواهر غلطیید	غلطییده بود	غلطییده است	می غلطیید	غلطیید	غلطییدن کوبھننا
غلطییده	غلطییده	مغلط	بغلط	می غلطد	بغلطد کوبھننا
<b>باب الفسار</b>					
خواهر فرسود	فرسوده بود	فرسوده است	می فرسود	فرسود	فرسودن گھننا
فرسود	فرساییده	مفرسایه	بفرسایه	میفرساید	بفرساید گھننا
خواهر فرمود	فرموده بود	فرموده است	مے فرمود	فرمود	فرمودن فرمانا
فرموده	فرماییده	مفرمایه	بفرمایه	می فرماید	بفرماید فرمانا

خواهد فریفت	فریفته بود	فریفته است	می فریفت	فریفت	فریفتن
فریفت	فریبنده	مفریب	بفریب	میفریبد	بفریبیدن
خواهد فروخت	فروخته بود	فروخته است	می فروخت	فروخت	فروختن
فروخت	فروشنده	مفروش	بفروش	میفروشد	بفروشیدن
فرستاد	فرستاده بود	فرستاده است	می فرستاد	فرستاد	فرستادن
فرستاده	فریخته	مفریس	بفریس	میفریبد	بفرییدن
خواهد فهمید	فهمیده بود	فهمیده است	می فهمید	فهمید	فهمیدن
فهمیده	فهمنده	مفهم	بفهم	می فهمد	بفهمیدن

باب القاف

قابل خواهد شد	قابل شده بود	قابل شده است	قابل میشد	قابل شد	قابل شدن
قابل شده	قابل شونده	قابل شو	قابل بشو	قابل میشود	قابل بشود
قرار خواهد کرد	قرار کرده بود	قرار کرده است	قرار میکرد	قرار کرد	قرار کردن
قرار کرده	قرار کننده	قرار کن	قرار بکن	قرار میکند	قرار بکند
قصد خواهد کرد	قصد کرده بود	قصد کرده است	قصد میکرد	قصد کرد	قصد کردن
قصد کرده	قصد کننده	قصد کن	قصد بکن	قصد میکند	قصد بکند

باب الکا

خواهد کشاد	کشاده بود	کشاده است	می کشاد	کشاد	کشادون
کشاده	کشاینده	کشاسه	بکشاسه	می کشاید	بکشاید
خواهد کاست	کاسته بود	کاسته است	می کاست	کاست	کاستن
کاسته	کاستنده	کاسته	بکاسته	می کاستد	بکاستد



خواستار کاشت	کاشته بود	کاشته است	می کاشت	کاشت	کاشتن
خواستار کاشته	کارنده	مکار	بکار	سے کارو	بکارو
خواستار کشت	کاشته بود	کاشته است	می کشت	کشت	کشتن
کاشتم	کارنده	مکار	بکار	سے کارو	بکارو
خواستار کشت	کاشته بود	کاشته است	می کشت	کشت	کشتن
کاشتم	کارنده	مکار	بکار	سے کارو	بکارو
خواستار کند	کنده بود	کنده است	می کند	کند	کشدن
کنده	کننده	مکن	بکن	می کند	بکنند
خواستار کرد	کرده بود	کرده است	می کرد	کرد	کردن
کرده	کننده	مکن	بکن	میکنند	بکنند
خواستار کوفت	کوفته بود	کوفته است	می کوفت	کوفت	کوفتن
کوفته	کوبنده	مکوب	بکوب	سے کوم	بکوبند
خواستار کشید	کشیده بود	کشیده است	می کشید	کشید	کشیدن
کشیده	کشنده	مکش	بکش	می کشد	بکشند
خواستار کشید	کشیده بود	کشیده است	می کشید	کشید	کشیدن
کشیده	کشنده	مکش	بکش	می کشد	بکشند
خواستار کوشید	کوشیده بود	کوشیده است	می کوشید	کوشید	کوشیدن
کوشیده	کوشنده	مکوش	بکوش	سیکوشند	کوشند
باب الکلمات فارسی					
خواستار گفت	گفت بود	گفته است	می گفت	گفت	گفتن
گفته	گوینده	مگو	بگو	میگوید	بگویند
خواستار گرفت	گرفته بود	گرفته است	می گرفت	گرفت	گرفتن

گذشته بود  
گذرد  
گذشته است  
گذارنده  
گماشته بود  
گمازنده  
گداخته بود  
گدازنده  
گرختیم بود  
گرنیزه  
گسخته بود  
گسند  
گشته بود  
گردنده  
گریخته بود  
گرینده  
گسترده بود  
گسترده  
گردیده بود

گذشت  
می گذرد  
گذاشت  
می گذارد  
گماشت  
می گمارد  
گداخت  
می گدازد  
گرنیت  
می گرنیزد  
گسخت  
می گسند  
گشت  
می گسود  
گریبت  
می گریب  
گسترد  
می گسترد  
گردید  
می گردید

میگذشت  
بگذرد  
می گذاشت  
بگذار  
می گماشت  
بگمار  
می گداخت  
بگداز  
می گرنیت  
بگرنیزد  
می گسخت  
بگسند  
می گشت  
بگسود  
می گریبت  
بگریب  
می گسترد  
بگسترد  
می گردید  
بگردید

گذشته است  
گذرد  
گذاشته است  
گذار  
گماشته است  
گماز  
گداخته است  
گداز  
گرنیخته است  
گرنیزد  
گسخته است  
گسند  
گشته است  
گسود  
گریخته است  
گریند  
گسترده است  
گستر  
گردیده است

گمیشته بود  
گذرنده  
گذاشته بود  
گذارنده  
گماشته بود  
گمازنده  
گداخته بود  
گدازنده  
گرختیم بود  
گرنیزه  
گسخته بود  
گسند  
گشته بود  
گردنده  
گریخته بود  
گرینده  
گسترده بود  
گسترده  
گردیده بود

گرفت  
خواهد گذشت  
گذشته  
خواهد گذاشت  
گذراشته  
خواهد گماشت  
گماشته  
خواهد گداخت  
گداخته  
خواهد گرنیت  
گرنیت  
خواهد گسخت  
گسخت  
خواهد گشت  
گشت  
خواهد گریبت  
گریبت  
خواهد گسترد  
گسترد  
خواهد گردید  
گردید

گر دیه	گردنه	گرده	بگرو	می گردد	بگرو
خواهر گروید	گردیده بود	گردیده است	می گروید	گروید	گروید
گرویده	گرونده	گرو	بگرو	میگروود	بگروود
خواهر گزید	گزیده بود	گزیده است	می گزید	گزید	گزید
گزیده	گزیننده	گزین	بگزین	می گزیند	بگزیند
باب اللام					
خواهر لرزید	لرزیده بود	لرزیده است	می لرزید	لرزید	لرزید
لرزیده	لرزنده	لرز	بلرز	می لرزد	بلرزد
خواهر لغزید	لغزیده بود	لغزیده است	می لغزید	لغزید	لغزید
لغزیده	لغزنده	لغز	بلغز	می لغزد	بلغزد
خواهر لیسید	لیسیده بود	لیسیده است	می لیسید	لیسید	لیسید
لیسیده	لیسنده	لمیس	بلمیس	می لیسد	بلمیس
باب المیم					
خواهر مرد	مرد بود	مرد است	مرد	مرد	مرد
مرد	مردنه	میر	بمیر	می میرد	بمیرد
خواهر مالید	مالیده بود	مالیده است	می مالید	مالید	مالید
مالیده	مانده	مال	بمال	می مالد	بمالد
خواهر ماند	مانده بود	مانده است	می ماند	ماند	ماند
مانده	ماننده	مان	بمان	می ماند	بماند
خواهر مکید	مکید بود	مکید است	می مکید	مکید	مکید

مکند		میکند		می کند		میکند	
باب النون							
خواهد نمود	نموده بود	نموده است	می نمود	نمود	نمود	نمودن	نمودن
نموده	نمایند	نماید	بنماید	می نماید	بنماید	بنماید	بنماید
خواهد نوشت	نوشته بود	نوشته است	می نوشت	نوشت	نوشت	نوشتن	نوشتن
نوشت	نویسند	نویسند	بنویسند	می نویسند	بنویسند	بنویسند	بنویسند
خواهد بنامد	بنامده بود	بنامده است	می بنامد	بنامد	بنامد	بنامدن	بنامدن
بنامد	بنهند	بنهند	می بنهند	بنهند	بنهند	بنهندن	بنهندن
خواهد نگرایت	نگریده بود	نگریده است	می نگرایت	نگرید	نگرید	نگریدن	نگریدن
نگرید	نگرند	نگرند	بنگرند	می بنگرند	بنگرند	بنگرند	بنگرند
خواهد نگاشت	نگاشته بود	نگاشته است	می نگاشت	نگاشت	نگاشت	نگاشتن	نگاشتن
نگاشت	نگارند	نگارند	بنگارند	می نگارند	بنگارند	بنگارند	بنگارند
خواهد نوشت	نواخته بود	نواخته است	می نواخت	نواخت	نواخت	نواختن	نواختن
نواخت	نوازند	نوازند	بنوازند	می بنوازند	بنوازند	بنوازند	بنوازند
خواهد نهفت	نهفته بود	نهفته است	می نهفت	نهفت	نهفت	نهفتن	نهفتن
نهفت	نهفتند	نهفتند	بنهفتند	می بنهفتند	بنهفتند	بنهفتند	بنهفتند
خواهد نماید	نماییده بود	نماییده است	می نماید	نماید	نماید	نمایدن	نمایدن
نماید	ناملند	ناملند	بناملند	می بناملند	بناملند	بناملند	بناملند
خواهد نوشید	نوشیده بود	نوشیده است	می نوشید	نوشید	نوشید	نوشیدن	نوشیدن
نوشید	نوشند	نوشند	بنوشند	می بنوشند	بنوشند	بنوشند	بنوشند

<b>باب الواو</b>					
ورزیدین قبول کرنا لورزدو قبول کرے	ورزید	می ورزید	ورزیده است	ورزیده بود	خواهد ورزید
	می ورزدو	بورز	مورز	ورزنده	ورزیده

<b>باب الہاء ہوز</b>					
ہراسیدین بہراسید ہشتن چھوڑنا ہلد چھوڑے	ہراسید	می ہراسید	ہراسیده است	ہراسیده بود	خواہد ہراسید
	می ہراسد	بہراس	مہراس	ہراسندہ	ہراسیدہ
	ہشت	می ہشت	ہشتہ است	ہشتہ بود	خواہد ہشت
	می ہلد	ہل	حمل	ہلندہ	ہشتہ

<b>باب الیاء</b>					
یافتن پانا بیاپد سپاوست یاد کردن یاد کرنا یاد بکند یاد کرے	یافت	می یافت	یافتہ است	یافتہ بود	خواہد یافت
	می یابد	بیاب	سیاب	یابندہ	یافتہ
	یاد کرد	یاد میکند	یاد کرده است	یاد کرده بود	یاد خواہد کرد
	یاد بکنند	یاد بکن	یاد مکن	یاد کندہ	یاد کرده
	یاری کردن دوستی کرنا	یاری میکند	یاری کرده است	یاری کرده بود	یاری خواہد کرد
	یاری بکنند دوستی کرے	یاری بکن	یاری مکن	یاری کنندہ	یاری کرده

**فائدہ**

مضی نامند کہ فعل فارسی در جمع و منفرد بچندین قسم میگردد و نمونہ اش بچیت مبتدیان در ذیل مرقوم میشود

**از گفتن فعل ماضی مطلق**

گفتند گفتاؤنھون نے	گفتے گفتاؤنھو	گفتیں گفتاؤنھو	گفتہ گفتاؤنھو	گفتہ گفتاؤنھو	گفتہ گفتاؤنھو
-----------------------	------------------	-------------------	------------------	------------------	------------------

فعل ماضی استمراری					
واحد غائب می گفت گفتا تھا وہ	جمع غائب می گفتند کہتے تھے وہ	واحد مخاطب می گفتی گفتا تھا تو	جمع مخاطب می گفتید کہتے تھے تم	واحد شکم می گفتم گفتا تھا میں	جمع شکم می گفتیم کہتے تھے ہم
فعل مستقبل					
واحد غائب خواہد گفت کہیگا وہ	جمع غائب خواہند گفت کہینگے وہ	واحد مخاطب خواہی گفت کہیگا تو	جمع مخاطب خواہید گفت کو گے تم کہا ہوا	واحد شکم خواہم گفت کہوں گا میں	جمع شکم خواہیم گفت کہیں گے ہم
اسم مفعول					
فعل مضارع					
واحد غائب گوید کہے وہ	جمع غائب گویند کہیں دے	واحد مخاطب گوئے کہے تو	جمع مخاطب گوئید کہو تم	واحد شکم گویم کہوں میں	جمع شکم گوئیم کہیں ہم
فعل حال					
واحد غائب میگوید کہتا ہے وہ	جمع غائب میگویند کہتے ہیں وہ	واحد مخاطب میگویی کہتا ہے تو	جمع مخاطب میگوئید کہتے ہو تم	واحد شکم میگویم کہتا ہوں میں	جمع شکم میگوئیم کہتے ہیں ہم
فعل امر		اسم فاعل		فعل نہی	
واحد مخاطب گوئی کہو	از جمع مخاطب گوئید کہو تم	واحد اسم فاعل گویند کہنے والا	جمع اسم فاعل گویندگان کہنے والے	نہی واحد مخاطب مگونی مت کہو تو	نہی جمع مخاطب مگوئید مت کہو تم

## قواعد ضروریہ

کلمہ ایک معنی دار لفظ ہے جو زبان سے آدمی کے منکے وہ تین قسم ہے۔ اسم۔ فعل۔ حرف۔ اسم کسی شے کا نام ہے جو میں زمانہ نہ ہو جیسے تخت باغ فعل کام کو کہتے ہیں کہ جس سے زمانہ ظاہر ہو۔ جیسا گفت کہا گذشتہ زمانہ میں حرف وہ ہر کہ بغیر مائے اور کلمہ کے اس سے معنی حاصل نہیں ہوتا۔ زمانہ تین ہیں۔ حال۔ مستقبل۔ حال۔ گذرے ہوئے کو ماضی آنے والی مستقبل موجود کو حال کہتے ہیں۔ جیسے پروردگار پالا اور گذشتہ زمانہ میں۔ خواہر پروردگار پالا گذشتہ زمانہ میں۔ می پروردگار پالا ہر زمانہ حال میں۔ اسم دو قسم پر ہے۔ ایک جاہ و دوسرا مصدر۔ جاہ کہ جس سے اور کوئی کلمہ نہ نکلے جیسے گل اور بیچہ مصدر کہ جس سے اور کلمے نکل سکتے ہیں۔ علامت مصدر آخر میں دت یا تن ہے جیسے آمدن آنا۔ گفتن کہنا۔ متابع زمانہ موجود اور آئندہ کے معنی کو شامل ہے جیسے کند کے فعل کو کام کرنا لیکو فاعل کہتے ہیں جیسے کو زید یعنی کیا زید یا کر فعل زید اور اس کا فاعل۔ فعل دو قسم ہے لازمی متعدی۔ لازمی فعل اور فاعل ملکر بات پوری ہو جاوے اور اس کا اثر دوسرے پر نہ ہو جیسے شستہ ہے یعنی بیٹھا زید فعل بیٹھے کا زید پر تمام ہوا۔ متعدی وہ ہر کہ فعل فاعل سے تجاز کر کے اور کسی پر ہو چکے جیسے زید کیرا۔ یعنی مارا زید کیرا کو مارنا زید کا کام زید سے تجاز کر کے کیرا پر واقع ہوا اور فعل متعدی زید اور اس کا فاعل اور کلمہ مقبول ہے اور جس فعل کا فاعل معلوم ہو یا ہو سکے معروف کہتے ہیں اور جس فعل کا فاعل معلوم نہ ہو یا ہو سکے مجهول کہتے ہیں جیسے کشتہ شد زید یعنی مارا گیا زید۔ ماریو الا زید کا نام معلوم ہے کشتہ شد کہ فعل مجہول اور زید کو مالم لیسر فاعل کہتے ہیں فعل لازمی مجہول نہیں ہوتا اگر فعل معروف پر یا مجہول پر وزن مفتوحہ لادین تو نفی ہوتا جیسے نہ کوشین کیا۔ نہ کردہ شد نہیں کیا گیا پس ہر ایک فعل جابر علیہ بر طیرا اثبات معروف جیسے پروردگار پالا اور نہ نفی معروف نہ پروردگار پالا اور اثبات مجہول۔ پروردگار پالا لایا یعنی مجہول نہ پروردگار پالا لایا وہ لفظ

فارسی ہندی تازی میں بار	جز ہر حسب فعل کوئی مصدر آیکھا	فارسی مصدر کا جانہ زید نشا	آخر اس کے تن ہر یادن میر بیان
مصدر ہندی کائن سے ہوتا ہے	آخر اس کے ہے سقر بظننا	فارسی مصدر سے توبنا	ماضی مطلق میں دیتا ہوں بتا
آخر ہندی سے تو کھا تو اٹھا	نون کے فاعل کی حرکت	ماضی مطلق ہر پالا کھا	پہر ہی سے توبنا افعال سب

تھکی ہو جاتی ہو یا شکر	بو دلا آخر کو پڑھ ماضی بعید	یا فظ ہوتا کہ ہو ماضی تخریب	اترا کے سین لانا حریب
صیغہ ماضی تمنی کو بنا	یا تے مجھول اسکے آخر تو لگا	شکو اسپر یا ہی اسپر تو لگا	ماضی استمراری اقبلے بنا
بیتے ہیں اب بکھر تو مجھے	مصدر ہندی سے بھی افعال سب	اسکو ثابت کہ تو خواہد کو پھرا	خواہد اسپر لاکے مستقبل بنا
ورنہ آخر کو الف اسکے لگا	اگر الف یا وا و آخر ہو تو یا	آخر مصدر سے ناکو تو او طرا	ماضی مطلق کو اول تو بنا
تھا لگا بھر عید کا انصیب	ہے لگا آخر کو از بر قریب	بیتے ہیں ہندی میں بھی افعال سب	ماضی مطلق سے باقی نسل سب
لفظ تا تھا اسکے آخر کو لگا	آخر مطلق بڑھا تھا سو کھٹا	ماضی استمراری اقبلے یوں بنا	ماضی شکی پر تو ہو گا پھر بنا
ایک مجھول اسکے آخر کا لگا	بھر مستقبل الف سے بنا	تھا کو استمراری میں تو ہٹا	صیغہ ماضی تمنی یوں بنا

## فقہ ہائی فارسی مع ترجمہ ہندی

شمار رخصت شوید تم رخصت ہو۔ بسیار خوب صاحب۔ بہت اچھا صاحب۔ روز بسیار برآمدہ است دن بہت پڑھا ہے۔ حقیقت تجارت نکل و غیرہ۔ اناج وغیرہ کی سوداگری کی حقیقت۔ آمدنی برنج از کدام جا یہ کلکتہ پیشورہ۔ کلکتہ میں چانول کی آمدنی کس جگہ سے ہوتی ہے۔ برنج باریک از طرف عظیم آباد و بردوان و آرہ و برنج گندہ از اطراف باقر گنج و لکم پور و رنگپور و گھوڑا گھاٹ وغیرہ میرسد باریک چانول عظیم آباد و بردوان و آرہ اور موٹے چانول باقر گنج لکم پور و رنگپور اور گھوڑا گھاٹ وغیرہ سے پہنچتے ہیں ازین جا باریک گندہ کدام جا ارزان است ان جگہ سے موٹے چانول کمان سے ہیں۔ صاحب از ہمہ جا برنج در باقر گنج و لکم پور ارزان است صاحب سب جگہ سے چانول باقر گنج اور لکم پور میں سے ہیں۔ برنج باریک کدام جا خوب پیدا میشود میں چانول اچھے کس جگہ پیدا ہوتے ہیں۔ برنج عظیم آباد بہ نسبت آن ملکہا بہتر است و برنج بریلی در ہندوستان از برنج عظیم آباد خوب تر است۔ عظیم آباد کے چانول بہ نسبت ان ملکوں کے بہتر ہیں اور بریلی کے چانول ہندوستان میں عظیم آباد کے چانول سے بہت اچھے ہیں منشی باعث درسی راہ آوردن برنج بریلی درین سرحد تکلیف کمال است اسی منشی رستہ کی دوری کے سبب چانول کالا نارنگی بیان کمال تکلیف زیادہ ہے

اطلاع کتاب ہذا مطبع قیومی واقع کانپور میں حسب فرمائش لالہ جگوتی دت صاحب ناشر کتب عظیم آباد و کنہا نوبہر سنہ ۱۲۰۲ھ مطبع قیومی



